**مدت: 5/40 دقیقه**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

در آستانه شهادت مولایمان امام هادی سلام الله علیه هستیم. این شهادت مظلومانه و جانگداز را خدمت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه و حضرت معصومه علیها السلام به همه شیعیان و موالیان آن بزرگواران و شما گرامیان تسلیت عرض می‌کنیم و امیدواریم که خدای متعال همه ما را جزو پیروان و شیعیان راستین آن امام همام و آباء و ابناء گرامش قرار دهد. این صلوات خاصه آن وجود مبارک را خدمت‌شان تقدیم می‌کنیم.

بسم الله الرحمن الرحیم

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَصِيِّ الْأَوْصِيَاءِ وَ إِمَامِ الْأَتْقِيَاءِ وَ خَلَفِ أَئِمَّةِ الدِّينِ وَ الْحُجَّةِ عَلَى الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ اللَّهُمَّ كَمَا جَعَلْتَهُ نُوراً يَسْتَضِي‏ءُ بِهِ الْمُؤْمِنُونَ فَبَشَّرَ بِالْجَزِيلِ مِنْ ثَوَابِكَ وَ أَنْذَرَ بِالْأَلِيمِ مِنْ عِقَابِكَ وَ حَذَّرَ بَأْسَكَ وَ ذَكَّرَ بِأَيَّامِكَ وَ أَحَلَّ حَلَالَكَ وَ حَرَّمَ حَرَامَكَ وَ بَيَّنَ شَرَائِعَكَ وَ فَرَائِضَكَ وَ حَضَّ عَلَى عِبَادَتِك‏ وَ أَمَرَ بِطَاعَتِكَ وَ نَهَى عَنْ مَعْصِيَتِكَ فَصَلِّ عَلَيْهِ أَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَوْلِيَائِكَ وَ ذُرِّيَّةِ أَنْبِيَائِكَ يَا إِلَهَ الْعَالَمِين‏.

بحث در پاسخ به استدلال به این روایت شریفه بود که «جَاءَ قَوْمٌ بِخُرَاسَانَ إِلَى الرِّضَا ع فَقَالُوا إِنَّ قَوْماً مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ يَتَعَاطَوْنَ أُمُوراً قَبِيحَةً فَلَوْ نَهَيْتَهُمْ عَنْهَا...» که گفتیم این «لو» یا شرط است و یا تمنی است. «فَقَالَ لَا أَفْعَلُ فَقِيلَ وَ لِمَ قَالَ لِأَنِّي سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ النَّصِيحَةُ خَشِنَةٌ».

که گفتیم هم معلل که «لا افعل» باشد، هم تعلیل هر دو دلالت می‌کند بر عدم وجوب امر به معروف و نهی از منکر به تقریب گذشته.

در مقام پاسخ از این استدلال وجوهی می‌توان گفت یا گفته شده است که باید بررسی بشود.

وجه اول این است که این استدلال مبنی بر این است که مقصود از امور قبیحه امور محرّمه و ترک واجبات باشد. که سؤال این افراد... آمده خدمت حضرت رضا سلام الله علیه کردند که یک عده‌ای از قوم و خویش‌های شما کارهای حرام انجام می‌دهند، ترک واجبات می‌کنند «فلو نهیتهم عنه» حضرت هم فرموده باشد «لا افعل».

اما اگر نه، مقصود از این امور قبیحه قبیحه عرفیه باشد. ما یک سری قبایح داریم عرفاً ولی شرعاً حرام نیست مثل ترک مروّت بنابر مسلک غیرواحدی از فقهاء و محققین و شاید مشهور فقهاء که در عدالت اجتناب عن خلاف المروة را شرط نمی‌دانند. ولو این خلاف مروت قبیح عرفیه است. مثلاً یک عالمی توی خیابان راه برود و هی تخمه بشکند و پوست تخمه‌هایش را هم پرت کند. خب این قبیح عرفی است، این گاهی پیش مردم از غیبت کردن و دروغ گفتن هم شاید بدتر باشد. در ازمنه مختلفه یک چیزهایی پیش مردم گاهی ... من خودم یادم هست هنوز که معمم نبودم... من از اول پالتو می‌پوشیدم هیچ کت و شلوار نپوشیدم در عمرم، خب ولی کلاه سر نمی‌گذاشتم الحمدلله کسی کلاه سر ما نگذاشت. توی نماز آقای حائری یادم هست در مسجد امام یک مؤمنی پشت سر من نشسته بود اصلاً مثل این که من کفر انجام دادم که کلاه سرم نیست. گفت چرا کلاه سرت نیست، طلبه باید همین طور سرش برهنه باشد؟ خب این در نظر بعضی مثلاً یک قبیح عرفی است. حالا این‌ها دارد می‌گوید این قبیح عرفی است. قبیح انجام می‌دهند و شاید همین جور، امثال این جور چیزهایی که آن‌ها قبیح می‌دانستند برای خاندان مثلاً ائمه علیهم السلام، مناسب شأن آن‌ها نمی‌دانند، این‌ها اقوام امام رضا(ع)، اقوام موسی بن جعفر سلام الله علیه هستند مناسب نمی‌دانستند. شاید این منظورشان بوده.

ان قلت که این جا به ترک استفصال ما استدلال می‌کنیم می‌گوییم امام که نپرسیدند که این قبیح‌ها قبیح‌های عرفی است یا نه، قبایح شرعیه است، ترک واجبات است،‌ فعل محرمات است. و ترک الاستفصال یدّل علی العموم. پس امام می‌فرماید «لا افعل» چه مقصود شما از این که گفتید این‌ها امور قبیحه انجام می‌دهند خصوص امور قبیحه عرفیه باشد، چه مقصودتان خصوص محرمات و ترک واجبات باشد، چه اعم از این‌ها باشد، من «لا افعل». خب اگر این باشد قهراً دلالت بر عموم بکند ترک استفصال، استدلال تمام است لولا حالا جواب‌های دیگری که ممکن است داده بشود.

در موارد ترک استفصال بنا نیست که ائمه علیهم السلام بر علوم غیب و امثال این‌ها اتکاء کنند و الا اصلاً باب ترک استفصال بسته می‌شود.

سؤال: ؟؟؟

جواب: حالا ببینیم.

سؤال: حاج آقا استفصال که ؟؟؟ که دلالت بر عموم می‌کند صادق است این جا قضیه خارجیه است.

جواب: اتفاقاً بهترین جای ترک استفصال قضایای خارجیه است. بهترین جا آن جا است. مثلاً‌ می‌گوید وضو گرفت، حضرت باید بپرسند اگر فرق می‌کند. یا من از سفر آمدم، باید بپرسند که خب این سفر چه جوری بوده، مسافت شرعیه بوده، نبوده. جای آن این جا است.

سؤال: جایش کجاست؟؟؟

جواب: شاید جوابی که می‌خواهید من بدهم اجازه بدهید.

خب جوابی که این جا ممکن است بدهیم از این ترک استفصال... چون إن قلت بود. قلت که این قضیه قضیه خارجیه است اما قضیه خارجیه مرتبطه به مسؤولٌ عنه و مجیب. می‌گوید اقوام شما، خویشان شما. وقتی اقوام و خویشان بود این چون مرتبط هست شاید امام دیگه نیازی به استفصال نداشت چون خودشان می‌دانستند که اقوام و خویشان‌شان هستند. نه به علم غیب، همین علم عادی و یا این که اگر هم مشخصاً به علم عادی نمی‌دانستند چون اذا شاؤوا علموا هستند این اقوام، ولی مردد بین اموری است که حضرت می‌دانند که حالا یا مقصودشان این کار است یا آن کار است و جواب این‌ها همه‌اش یکی است دیگه لازم نیست من نهی بکنم؛ «لا افعل». پس چون قضیه قضیه خارجیه هست آن هم نه خارجیه مطلق مال هر کسی و الا مال سائلینی که در روایات بیایند خب قضایای خارجیه خیلی‌ها سؤال کردند به ترک استفصال آقایان تمسک می‌کنند. نه، این قضیه خارجیه‌ای است که مرتبط به امام می‌شود، از اقوام و خویشان آن حضرت هستند. خب حضرت این جا علی العادة تصور این که اطلاع نداشتند مقصود چیه، این‌ها چه کارهایی انجام دادند. یا اگر اطلاع بالعین و بالشخص نداشتند مردد بین مثلاً چند تا کار بوده و حضرت نیازی به ... در مقام جواب نیاز به استفصال نمی‌دیدند چون می‌دانستند چیه یا مردد بین چند چیز هست که جواب همه‌شان یک چیز است که لزومی ندارد که حضرت نهی از منکر بفرمایند. بنابراین با توجه به خصوصیت مقام در حقیقت ما آن قبیح را برای ما اثبات نشده و ثابت نیست که آن قبیح حتماً ترک واجبات و فعل محرمات بوده. لعل اموری بوده که واجب نیست نهی از آن‌ها به خصوص اگر تزاحم پیدا کند با امور اهمه‌ای که حضرت می‌فرماید خشن است و حالا این حالا یک رویه‌ای این‌ها دارند حالا من بیایم نهی کنم کار بدتر می‌شود، خشونت ... بیشتر بین‌مان به هم می‌خورد این‌ها حالا لزومی ندارد.

سؤال: ما از نصیحت می‌فهمیم که امام ؟؟؟ در این قضیه؟

جواب: حالا این یک جواب است، بالاخره این قبیح معلوم نیست چیه.

جواب دوم از استدلال که بعضی از محشین عیون اخبار الرضا بیان فرمودند یعنی تعلیقه زدند در ذیل این روایت گفتند «لعله محمولٌ علی اثارة الفتنة». گفتند ممکن است... حالا توضیحش مثلاً این می‌شود که نه این قبیح ممکن است همان ترک واجبات و فعل محرمات باشد. اما چرا حضرت فرمود لا افعل؟ برای این که بعدش وقتی سؤال کردند فرمود «لأنّ النصیحة خشنة» چون نصیحت خشن است این موجب فتنه‌انگیزی می‌شود بین ما اقوام و خویشان و اقرباء و این‌ها فتنه درست می‌شود از این جهت چون این فتنه درست می‌شود اثارة فتنه، فوران فتنه می‌شود از این جهت من می‌گویم نمی‌کنم و لا افعل. و این هم منافاتی با ادله امر به معروف و نهی از منکر ندارد. چون ادله امر به معروف و نهی از منکر هم مقیّد است به جایی که آن امر و آن نهی موجب فتنه نشود. در جایی که موجب فتنه می‌شود امر به معروف و نهی از منکر واجب نیست. پس بنابراین حمل می‌شود بر این مسأله.

سؤال: استاد این کلمه نصیحت ؟؟؟ فراتر از امر به معروف و نهی از منکر؟؟؟

جواب: دیروز عرض کردیم این نصیحت عنوانی است که تطبیق بر امر به معروف و نهی از منکر هم می‌شود تطبیق فرموده. یا نه، حضرت می‌فرماید نصیحت خشن است فضلاً از نهی. یعنی بالأولویة می‌خواهند بفرمایند که نصیحت که با نرمش و گفتن خیرخواهی کردن است این خشن است، به مردم برمی‌خورد، زیر بار آن نمی‌روند، برنمی‌تابند فکیف به این که من بخواهم نهی بکنم که نهی یک نوع آمریتی در آن هست، یک نوع استعلایی در آن نهفته است.

عرض می‌کنم به این که تعلیل امام علیه السلام در این جا این است که النصیحة خشنة، نه نصیحت این‌ها به خاطر خصوصیت. نفرموده من این‌ها را می‌شناسم نمی‌شود نصیحت‌شان کرد. یک وقت مثلاً می‌آیند به ما می‌گویند آقا به فلانی به فلان حرف را بزن. می‌گوید آدم می‌دانم فایده ندارد آن آقا یک حالاتی دارد، یک خصوصیاتی دارد نمی‌شود. اگر امام این جور فرموده بود، امام یک کبرای کلی دارند می‌فرمایند. می‌فرمایند من نمی‌کنم، چرا؟ چون النصیحة خشنة. یعنی اصلاً امر به معروف و نهی از منکر خشن است. از این جهت من ترک دارم می‌کنم. بنابراین خلاف ظاهر است جداً که ما بخواهیم ... گفتیم که حضرت می‌فرماید که چون اثاره فتنه می‌شود یعنی در مورد خاص اثاره فتنه می‌شود، این‌ها قوم و خویش هستند، من این جا... چون جواب حضرت یک جواب کلی است که «النصیحة خشنة» یعنی أینما تحققت النصیحة این خشن است. قضیه حقیقیه دارد می‌فرماید. که کلما تحققت النصیحة کانت خشنةً فلذا لا افعل، احترز منها. این‌ها را دارد حضرت می‌فرماید، قضیه حقیقیه دارد می‌فرماید.

جواب سومی که ممکن است بدهیم ....

سؤال: ؟؟؟ و این‌ها....

جواب: کو این‌ها؟ نگفته. حضرت کلاً دارد می‌گوید النصحیة خشنةٌ.

سؤال: کلاً خشن است اما بعضی‌ها تحمل دارند بعضی‌ها ندارند.

جواب: نه چیز دیگری اضافه نفرموده، نصیحت خشن است از این جهت. پس یعنی همه جاها العلة تعمم و تخصص. همه جا این نصیحت خشن است دیگه، همه جاها امر به معروف و نهی از منکر همین هست. به خصوص اگر گفتیم استعلاء در آن هست باید با استعلاء گفته بشود، با مولویت گفته بشود.

سؤال: ؟؟؟؟ حضرت یک اشاره‌ای کردند که من به خاطر آن؟؟؟

جواب: نه تعلیم است در حقیقت یعنی آن‌ها از علت سؤال کردند یعنی علتش این است شما هم هر جا این هست می‌توانید نکنید.

سؤال: ؟؟؟

جواب: نه، چرا دیگه برای خاطر این جهت است.

سؤال: ؟؟؟

جواب: چرا ندارد؟

سؤال: ؟؟؟

جواب: بله. ولی حضرت که جواب کلی می‌فرمایند.

سؤال: ؟؟؟

جواب: نه، آن جواب اول این است که می‌گوییم آن قبیحی که آن‌ها گفتند چه قبیحی است؟ اگر قبیح عرفی باشد که گفتیم ممکن است امام می‌داند مقصودشان از این قبیح چیه. گفتیم ترک استفصال هم این جا نمی‌آید. پس یعنی چی؟ یعنی مثلاً این‌ها تو کوچه می‌نشینند. یا یک لباس‌هایی می‌پوشند که نباید این‌ها با این که قوم و خویش شما هستند چنین لباس‌هایی بپوشند. این کارها، این کارها هم در شرع حرام نیست، خلاف مروّت کردن هم باعث خروج از عدالت نیست.

سؤال: ؟؟؟

جواب: حالا صبر کنید.

حضرت آن وقت این جا چی می‌فرمایند؟ می‌فرمایند نه انجام نمی‌دهم. چرا انجام نمی‌دهی؟ می‌گوید چون خشن است،‌ این کار که واجب نیست خشن هم هست خب برای چی انجام بدهم. وقتی یک کاری مباح است، نه ترک مستحب است، نه فعل مکروه است، فقط مباح است. حالا قبح عرفی دارد، قبح عرفی وقتی دارد از آن طرف هم نصیحت خشن است برای چی من انجام بدهم. انجام نمی‌دهم. پس لعل این جور بوده و چون یک قضیةٌ فی واقعة است و راجع به یک قضیه خارجیه هست و این‌ها، ترک استفصال هم نمی‌آید برای ما روشن نیست لعل این جور بوده. این جواب اول. جواب دوم این را نمی‌گوید، جواب دوم می‌فرماید که حضرت می‌فرمایند که این اثاره فتنه می‌شود یعنی آن قبیح ترک واجب است و آن قبیح فعل محرّم است در عین حال من انجام نمی‌دهم چون اثاره فتنه می‌شود و قهراً امر به معروف و نهی از منکر در مواردی که اثاره فتنه می‌شود شرطش را ندارد واجب نیست. این را دارند می‌فرماند. این جا عرض می‌کنیم به این که این خیلی خلاف ظاهر است عبارت را این جوری معنا کردن چون حضرت تعلیلی که می‌فرمایند ... بله اگر حضرت فقط به آن معلل بخواهیم بفرماییم حضرت فرمود لا افعل. آن جا می‌توانستیم بگوییم لعل شرایطش موجود نیست. اثاره فتنه می‌شود یا آن‌ها گوش نمی‌کنند یا احتمال تأثیر حضرت نمی‌دهد چون قضیه خارجیه است، وجهش معلوم نیست، لسان که ندارد که. اما بیاییم این طوری جواب بدهیم که این چون محمول است بر این که اثاره فتنه می‌شود می‌گوییم نه این محمول بر این اثاره فتنه نیست چون خود حضرت علتش را بیان کردند؛ فرمودند که خشنةٌ «لأنّ النصیحة خشنةٌ» و این یک کبرای کلی است، یک قضیه حقیقیه است که دارند می‌فرمایند. و العلة معممة و مخصصةٌ. پس بنابراین همه امر به معروف بالاخره این را دارد دیگه، نصیحت است و خشنةٌ.

سؤال: حاج آقا این برداشت درسته منتها کلاً فساد مضمونی ایجاد می‌‌کند دیگه. چون اصل ارسال رسل و آمدن امامان و این‌ها برای همین نصح بوده دیگه. یعنی بازداشتن مردم از بدی‌ها، حالا اگر حضرت به صورت کلی بگویند نصح خشن است ما ترکش می‌کنیم.

جواب: خب حالا این حرف خوبی است، فرمایش خوبی است که شما می‌زنید. حالا به این هم می‌رسیم.

جواب سوم را عرض بکنم شاید عقده‌ها یک مقداری...

جواب سوم این است که قبول داریم این‌ها خلاف ظاهر است، فرض کنید همان معنای اول، جواب اول. اما جواب دوم فی نفسه خلاف ظاهر است اما بعد از این که آن ادله امر به معروف و نهی از منکر صراحت دارد یا اظهر است آن‌ها را کاری نمی‌شود کرد. آن‌ها صراحت دارد، آن‌ها اظهر است. اظهر قرینه بر تصرف در ظاهر است. نص قرینه بر تصرف در ظاهر است. این روایت فی نفسه ؟؟ که ظاهر در عدم وجوب امر به معروف و نهی از منکر است. اما به صراحت آن‌ها و نصوصیت آن‌ها یرفع الید و یحمل این بر این که یا شرایط نبوده و یا این که همین معنای این که این اثاره فتنه را دارد. و یا بر این که این قبیح‌ها قبیح‌های عرفی بوده، نه قبایح شرعیه، ترک واجب یا فعل محرّم باشد. این هم به خدمت شما جواب سومی است که به این قرائن بگوییم، نگوییم خود روایت معنایش این هست فی نفسه. نه، بگوییم خود روایت ظاهرش این است که امر به معروف و نهی از منکر واجب نیست به تقریبی که گذشت، به تقریبین ماضین اما جمعاً بین این روایت و سایر نصوص از باب جمع بین ظاهر و اظهر و نص و ظاهر این جور است.

سؤال: ؟؟؟

جواب: این ؟؟؟ النصیحة خشنة.

سؤال:‌؟؟؟

جواب: چه عهدی این جا بوده؟

سؤال: ؟؟؟

جواب: نه صحبت از نصیحتی نبوده که عهد ذکری باشد. صحبت آدم‌هایی بوده که خیلی قبیح دارند انجام می‌دهند. اصلاً صحبت از نصیحت نبوده.

سؤال: ؟؟؟

جواب: بله آن هم تازه بله. تازه این جا دارد جمله پدر را نقل می‌کند یعنی موسی بن جعفر که ایشان یک قضیه این جوری می‌فرمودند «النصیحة خشنةٌ».

حالا اشکال چهارم یعنی جواب چهارم این است که اگر از این‌ها صرف‌نظر کنیم این مدلول اختلاف مضمونی دارد «النصیحة خشنةٌ» یعنی چی؟ و اگر نصیحت خشن است پس بنابراین باید رفع ید بکنیم این النصیحة لأئمة المسملین که وظیفه هست، نصایح دیگر که پر هست شریعت از نصایح الهیه، نصایح نبویه(ص)، نصایح علویه، نصایح بقیه ائمه علیهم السلام پر هست. خب هم نصایح عمومی می‌فرمودند، هم نصایح به اشخاص می‌فرمودند، هم توصیه به نصیحت فرمودند. این فراوان است خب یعنی چی «النصیحة خشنةٌ» من این کار را انجام نمی‌دهم. این مضمون یک مضمونی است که با آموزه‌های کتاب و سنت هماهنگی ندارد. با آموزه‌های ائمه علیهم السلام هماهنگی ندارد فیرّد علمه الی اهله. این صغرای آن روایاتی است که اگر آمدند برای شما حدیثی نقل کردند، مطلبی از ما نقل کردند که دیدید شاهدی از کتاب و سنت ندارد یا برخلاف کتاب و سنت شاهد دارد رد نکنید آن روایت را، نگویید ما نگفتیم بلکه برگردانید به ما تا ما برای شما توضیح بدهیم. به خود ما برگردانید که ما حالا به شما بگوییم ما گفتیم این را یا نگفتیم، اگر نگفتیم که خب هیچ. اگر گفتیم مقصودمان این بوده ولی شما نمی‌توانید عمل بکنید طبق آن. این جمله با آموزه‌های کتاب و سنت اگر همین معنای ظاهری آن مقصود باشد سازگار نیست.

پس بنابراین یا آن جواب‌های ثلاثه، اگر آن‌ها را قانع نمی‌شود و کسی اباء از آن‌ها دارد و می‌گوید حتماً معنای ظاهریش هست می‌گوییم این معنای ظاهری معنایی است که نمی‌تواند حجت برای ما باشد.

خب این جواب از این روایاتی که استدلال می‌شد برای قول به عدم وجوب امر به معروف و نهی از منکر و آن را معارض قرار می‌دادند با روایات و ادله داله بر وجوب. خب از این‌ها تخلص جستیم و جواب اجمالی و تفصیلی از این‌ها داده شد پس نتیجه این است که ادله داله بر وجوب بحمدالله از معارض در امان است و مصون است فنأخذ بها. حالا خصوصیاتش را البته و جهات دیگه، این‌ها در ضمن ابحاث آتیه به حول الله و قوته ان شاء الله خواهد آمد. پس اصل وجوب امر به معروف و نهی از منکر علی ضوء نصوص به خصوص روایات چون نصوص کتابی یک مقداری مشکل بود استفاده وجوب امر به معروف و نهی از منکر از نصوص کتاب. اما از نصوص سنت خب بحمدالله روایات فراوانی بود بنابراین این مسأله اصلش ثابت است.

سؤال: ؟؟؟

و اما ما گفتیم ده تا دلیل داریم،‌ هشت تا را تا حالا بررسی کردیم. ما دلیل عقل که دلیل عقل دو تا تقریب دارد که نه و ده می‌شود.

تقریب دلیل عقل به نحو حکومت نُه می‌باشد. تقریب دلیل عقل به نحو کشف که می‌شود دَه. مقصود از حکومت همان است که در بحث انسداد می‌گوییم که در نتیجه دلیل انسداد یا حکومت است یا کشف است. حکومت است یعنی چی؟ یعنی در این ظرف خاص عقل یدرک یا یحکم علی اختلاف دو قولی که در این باب هست که عقل فقط مدرک است یا حاکم هم هست. عقل یدرک یا یحکم به این که مظنه حجت است و تو باید اتباع مظنه کنی در این فرض.

کشف این است که نه، با توجه به این مقدمات عقل کشف می‌کند که شارع در این ظرف مطلق مظنه را حجت قرار داده است. جاعل خدای متعال است، کاشف آن جعل عقل است. این می‌شود علی الکشف. حالا در این جا هم به همین دو نحو تقریر شده و می‌شود تقریر کرد. اما تقریر دلیل عقلی بر وجوب امر به معروف و نهی از منکر علی نهج الحکومة.

خب صاحب جواهر قدس سرهدر این جا فرموده است که... در مسأله که آیا عقل حاکم است یا حاکم نیست ایشان می‌فرمایند که دو قول وجود دارد؛

یک قول این هست که «عن الشیخ و الفاضلِ (یعنی علامه) و الشهیدین و المقداد (فاضل المقداد) أن العقل مما يستقل بذلك من غير حاجةٍ إلى ورود الشرع، نعم هو مؤكدٌ...»

نیازی به ورود شرع نیست خود عقل حاکم است به وجوب. بله نصوص شرعی، بیانات شارع مؤکد این حکم عقل است.

«و إن كان الأظهر أن وجوبهما من حيث كونهما كذلك سمعيٌ»

ولی خود ایشان می‌فرماید اظهر این است که وجوب امر به معروف و نهی از منکر من حیث کونهما کذلک. از حیث این که امر به معروف و نهی از منکر واجب هستند نه راجح هستند. اصل رجحان نه، از حیث این که واجب هستند. از این حیث سمعی است و عقلی است. امر وجوب را درک نمی‌کند بله رجحان را فی الجمله درک می‌کند. پس این «من حیث کونهما کذلک» یعنی من حیث کونهما واجبین نه راجحین فقط.

«سمعیٌ كما (این که این سمعی است) عن السيد (سید مرتضی) و الحلي و الحلبي و الخواجه نصير الدين الطوسي و الكركي و فخر المحققين و والده في بعض كتبه...»

فاضل هم در آن قول هست، هم در این قول هست یعنی دو تا قول دارد. در قول قبلی هم بود فاضل، این جا هم هست. به حسب کتبش فتوایش فرق می‌کند.

«بل عن المختلف نسبته إلى الأكثر...»

علامه در مختلف به حسب نقل نسبت به اکثر داده این قول که نه، عقل دلالت نمی‌کند سمعی است.

«بل عن السرائر نسبته إلى جمهور المتكلمين و المحصلين من الفقهاء.»

سرائر؛ ابن ادریس نسبت داده به جمهور متکلمین این که عقلی نیست و سمعی است. و هم چنین محصلین من الفقهاء. حالا در این اشعاری هم هست که فقهاء را کأنّ دو قسم کرده؛ المحصلین‌شان بله آن‌ها نافی عقلی بودن و....

خب این کلام صاحب جواهر، البته ما از بزرگان بعد هم افراد دیگری را داریم که یا قائل به آن طرف شدند یا قائل ... مثلاً آقای آقا ضیاء قدس سره قائل به این است که عقلی نیست و سمعی است. اما عده‌ای هم قائل هستند به این که عقلی هم هست مثل بعضی فضلای معاصرین، علمای معاصرین در این کتاب امر به معروف و نهی از منکرشان. آیت‌الله خرازی قائل به این است که عقلی هم هست.

خب حالا ما ابتدائاً ادله قول به عقلی بودن را عرض می‌کنیم تا بعد ادله آن طرف تا بعد حالا ببینیم که به کجا می‌کشد. البته این بحث بحثٌ علمیٌ و الا ثابت شد وجوب از کتاب. حالا علی اشکالٍ. و السنة، از سنت هم ثابت شد و وجوه و ادله دیگری هم که داشتیم.

پس بنابراین بخواهیم بگوییم عقل حکم می‌کند این دیگه حالا یک فضلی است که اگر عقل هم حکم خب ادله محکم‌تر می‌شود. بله در مقام خرده ریزها و فروعاتی که بعداً می‌آید اگر بگوییم دلیل عقلی هم داریم و این هم یک منبع هست ممکن است در آن جاها بتوانیم اگر روایتی، چیزی پیدا نکردیم برای آن خصوصیات خب عقل که دلالت می‌کند باید ببینیم عقل در چه محدوده‌ای می‌گوید، با چه شرایطی می‌گوید، با چه خصوصیاتی می‌گوید از این جهت اهمیت پیدا می‌کند.

سؤال: ؟؟؟

جواب: عقل در مقابل شرع نیست. مقابله به معنای این که تنافی با شارع داشته باشد نه، اما عقل یک دستگاه ادارکی است که خدای متعال به بشر داده. حرف سر این است که آیا این امر را ما فقط از نصوص... از آن منابع فقط می‌توانیم بفهمیم، یا این که نه این دستگاه ادارکی هم که خدا به ما داده است ولو کتاب نمی‌گفت، ولو سنت نمی‌گفت، عقل ما خودش اگر محاسبه بکند خودش به این وجوب می‌رسد حالا یا به نحو حکومت که فعلاً در صدد آن هستیم، یا به نحو کشف که کشف می‌کند خدای متعال این جعل را دارد.

سؤال: ؟؟؟ این جا اگر عقل حکم بکند حکمش تعلیقی است؟

جواب: چرا تعلیقی باشد؟

سؤال: خب اگر تعلیقی نیست ؟؟؟

جواب: نه،

سؤال: ؟؟؟

جواب: بله، اگر چنین باشد بله. فلذا یکی از جواب‌هایی که به این چند روایت اخیر بود یا ادله‌ای که برای این طرف می‌آورند اگر ثابت بشود حکم عقل است خب این روایات اصلاً از حجیت می‌افتد چون مخالف حکم عقل است.

خب تقاریبی وجود دارد. تقریب اول برای اثبات این که عقل یدرک أو یحکم؟

تقریب اول این است که بالاخره در مواردی که کسی گناهی را انجام بدهد خدای نکرده محرّمی را دارد انجام می‌دهد یا واجبی را دارد ترک می‌کند، آن هم واجبی که بر او منجز است و او آگاه است چون بعداً خواهیم گفت امر به معروف نسبت به کسی است که علم به وجوب یا حرمت داشته باشد. عالماً، عامداً دارد انجام می‌دهد و الا اگر جاهل است خب آن که امر به معروف و نهی از منکر ندارد. اگر عالم است و آن تکلیف بر او منجز است، آن هم عالم است حالا دارد ترک می‌کند یا دارد انجام می‌دهد. در این موارد گفته می‌شود که عقل به انسان می‌گوید همان طور که خودت نباید هتک حرمت مولی بکنی، و بی‌احترامی به مولی بکنی، باید نگذاری دیگران هم هتک کنند مولی را، بی‌احترامی به مولی بکنند. وظیفه عبد این است که نه از خودش صادر بشود بی‌احترامی به مولی، و نه بگذارد این مطلب تحقق خارجی پیدا کند و به عبارتٍ أخری نفس تحقق هتک در عالم خارج نسبت به مولی مبغوضی است که عقل می‌گوید جلوی آن را بگیر. چه منشأ این هتک خودت باشی یا دیگری بخواهد باشد. برای این که وجدان را تنبه بدهیم به این که چنین درکی دارد انسان اگر در محضر یک بزرگی خودش خیلی مراعات ادب را می‌کند حالا می‌بیند یک کسی می‌خواهد بی‌ادبی بکند عقلش به او چی می‌گوید؟ می‌گوید جلوی او را بگیر چون بی‌ادبی به این شخصیت، هتک عرض او، بی‌احترامی به او، این یک امر مبغوضی است که نباید بگذاری تحقق پیدا بکند ولو منشأش خودت نباشی. گناه چه به انجام محرّم، چه به ترک واجب هتک حرمت مولی است. بی‌احترامی به مولی است، بی‌اعتنایی به مولی است و این نسبت به مولای حقیقی فی غایة القبح هست بنابراین باید جلوی آن را بگیریم. بنابراین این وجوب در راستای حق مولویت مولی است، منشأش همان است که انسان را وادار می‌کند خودش هم باید اطاعت بکند و معصیت نکند.

این شاید بهترین بیان باشد برای این که ما بگوییم وجوب امر به معروف و نهی از منکر... این وجوب عقلی هم هست، نه وجوب شرعی. خودش حاکم است به این که این امرٌ لابدّ منه. مثل این که می‌گوید خودت باید اطاعت بکنی، خودت باید ترک معصیت بکنی، خودت باید هتک حرمت مولی را نکنی، خودت باید احترام مولی را نگه بداری همان جور می‌گوید باید نگذاری در خارج بی‌حرمتی مولی تحقق پیدا بکند ولو از ناحیه دیگران باشد. مگر این جا البته همین که حالا سؤال کردند تعلیقی است یا نه، این در جایی است که مولی نگوید. شما کاری نداشته باش، بله، احسنت، آفرین که تو غیرتت و فهمت و فطرتت اجاره نمی‌دهد ولی من روی یک مصالحی می‌گویم تو کار نداشته باش. آن را مولی می‌تواند بگوید.

پس بنابراین یک حکم تعلیقی این چنینی که معلق است بر این که خود مولی ترخیص ندهد نسبت به این که تو کار نداشته باش. نسبت به خود انسان نمی‌تواند ترخیص بدهد. معنا ندارد بگوید من به تو ترخیص بدهم که هتک حرمت.... ترخیص در معصیت نمی‌تواند بدهد. بله ترخیص در انجام یک عمل می‌تواند بدهد که اگر داد دیگه آن معصیت نمی‌شود. اما ترخیص در معصیت که بگوید تو نافرمانی من را بکن این معقول نیست چون این قبیح است. اما می‌تواند بگوید اگر دیگری دارد بی‌احترامی‌ می‌کند، دیگری چه می‌کند من إما تسهیلاً به احترام خودت، می‌خواهم تو توی زحمت نیفتی من اجازه دادم تو در آن جا عکس‌العملی نشان ندهی. این لابأس ‌به. یا بگوید یک مصالح دیگری در نظر دارم می‌گویم شما ولو دارد کار خلاف می‌کند، معصیت هم تحقق پیدا می‌کند، بی‌احترامی به من و هتک حرمت من الان دارد تحقق پیدا می‌کند از ناحیه دیگری. من به آن‌ها هم اجازه نمی‌دهم این کار را بکند اما از تو هم می‌خواهم که تو فعلاً کار نداشته باش. اشکال ندارد. ولی حکم اولی عقل این است که به نحو قضیه تعلیقیه این که همان جور... نباید بگذاری بی‌احترامی به مولی بشود. نباید بگذاری دین خدا زمین بماند. نباید بگذاری احکام الهی زمین بماند چون این‌ها هتک به اوست و بی‌احترامی به اوست. خب این بهترین تقریر است که حالا من توی این کلماتی که فعلاً نگاه کردم برای این که ببینیم چه جور تقریب کردند قائلین به وجود یا از طرف آن‌ها تقریر شده ندیدم این تقریب که این جور تقریب کنند. به نظر می‌آید این احسن التقاریب باشد برای این قول. حالا تا ببینیم که آیا به نظر شما اشکالی بر این می‌آید یا این جور نیست. پس ادعا می‌کنیم که یک قضیه عقلیه تعلیقه این چنینی که آبشخور آن با مسأله وجوب اطاعت مولی و ترک معاصی مولی از خود انسان یکی است این مدرک عقل عملی انسان است و لذا است می‌توانیم بگوییم که عقل حکم می‌کند یا یدرک این مسأله را. ان شاء الله تتمه کلام روز سه‌شنبه و صلی الله علی محمد و اله.

**پایان جلسه**